



Shaere.ir

«درد»



درد جان دارد

خودم دیدم

جان دارد

گاه در

قرصهای بی درمانی

در صعب العلاجی مزمن

بلعیده می شود

گاه در پاره گی

لباسهای کودکی ژنده پوش

از تیر چراغ برق بالا میرود

و گنجشکها را فراری میدهد

درد جان دارد

خودم دیدم
از گرده های کارگر
نشسته بر میدان
بالا میرودم
تا یکی پیدا شود
به بیگاری اش بگیرد



گاه
سوار بر دوش زنی تنها
از آنسوی خیابان
کشان کشان
به آدرسی در نا کجا آباد
ملحق میشود

درد جان دارد
پرواز میکند
در بالهای پر حسرت
مرغان مهاجر
وقتی تالاب می خشکد

درد انتظار می کشد

در

خیره ی زنی

که پس نمیدهد
دریا
جنازه ی نان آورش را

درد گاهی
استخوان میشود
با پلاکی
از چشم به راهی
مادری رنجور
در تابوت خالی



باورت می شود
درد
جنگ می شود
خمپاره می خورد
خون می ریزد
بغض میکند
یتیم می شود
و حتی میمیرد

درد.....

ستاره فرخی نژاد

۱

